

تعارض بین مشروعیت و قدرت سیاسی در دوران سلاجقه

مصباح ، پاییز ۱۳۷۳ - شماره ۱۱

حجت الله یزدی

چکیده

هر چند سلاطین سلجوقی تقاضای به رسمیت شناخته شدن از طرف خلیفه را پس از پیروزی نهایی بر غزنویان مطرح کردند، اما برای تثبیت و تداوم حکومت آنها این موضوع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. در این هنگام (نیمه اول قرن پنجم) برای خلفای عباسی، که در نهایت ضعف به سر می‌بردند و اسیر دست سلاطین دیلمی بودند، پیشستیانی پادشاهان حنفی مذهبی چون سلجوقیان مغنم بود. این نیاز دو جانبه باعث گسترش سریع قلمرو سلجوقیان از یک سو و قدرتمند شدن تدریجی خلفای عباسی از سوی دیگر شد. قبل از اینکه خلفای عباسی توان قدرت‌نمایی در مقابل سلجوقیان را پیدا کنند، این پادشاهان در دربار خلافت از حرمت زیادی برخوردار بودند. اما به تدریج که قدرت نظامی خلفا زیاد می‌شد نسبت به پادشاهان سلجوقی بی‌اعتنایی و سرانجام، در مقابل آنها صف آرایی کردند. اقدام اخیر خلفا نه تنها بخش عمده‌ای از نیروی نظامی سلجوقیان را تحلیل برد بلکه حرمت و مشروعیت آنان نیز در دید مردم مسلمان سنی مذهب وفادار به خلیفه زیر سؤال رفت و در نهایت همان عاملی که از اصلی‌ترین عوامل تثبیت حکومت سلجوقیان بود به مهم‌ترین عامل اضمحلال و سقوط آنها تبدیل شد.

مقدمه

ایران در قرن پنجم و ششم هجری قمری (نه در کل این دو قرن) در اوج اقتدار و نهایت وسعت قلمرو، یعنی از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه، قرار داشت. این دوره با پیروزی نهایی طغرل سلجوقی ۴۳۱هـ.ق در محل دندانقان بر سلطان مسعود غزنوی شروع شد و با قتل طغرل سوم در سال ۵۹۰هـ.ق در ری به دست سپاهیان علاءالدین تکش خوارزمشاه پایان یافت. این دوره در تاریخ ایران از اهمیت بسزایی برخوردار است که مطالعه آن برای شناخت دوره‌های بعدی تاریخ ایران ضرورت تام دارد. در این دوره خلفای عباسی به عنوان جانشینان رسول اکرم (ص) در شرق عالم اسلام مطرح بودند. هر حکومتی در این قسمت از عالم اسلام مشروعیت خود را از خلیفه کسب می‌کرد (هر چند قبلاً با قدرت بیشتر بر قسمتی از قلمرو اسلامی مسلط شده بودند). روابط خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی از موضوعاتی است که در شکل‌گیری حوادث سیاسی تاریخ ایران در آن روزگار نقش مهمی داشته است.

در این مقاله سعی شده است، گرچه به صورت گذار، نقش این روابط در تثبیت و فروپاشی حکومت سلجوقیان روشن شود. هر چند سعی شده مطالب از منابع دست اول این دوره از تاریخ ایران تهیه شود، ولی امید است که خوانندگان عزیز از نظریات اصلاحی و تکمیلی خود، نگارنده را بهره‌مد سازند.

رابطه خلافت و سلطنت در بعد نظری

خلفای عباسی مدتی طولانی بود که به خاطر ضعف و ناتوانی سیاسی-نظامی به ظاهر مقام معنوی و دینی بسنده کرده بودند. معمولاً امور حکومتی، کشور داری و اداره بلاد اسلامی به دست امیران، وزیران و سلاطین بود که مشروعیت خود را از تأیید خلیفه کسب می‌کردند. البته در این دوره چنین نبود که نخست امیر یا سلطان، فرمان حکومتی را از خلیفه دریافت کند و بعد راهی محل حکومت خود گردد بلکه سلاطین بر اساس قدرت و توانایی خود، گوشه‌ای از جهان اسلام را تسخیر کرده و پس از آن خلیفه تقاضای خلعت و لوا می‌کردند. خلیفه نیز با فرستادن متنی که حاکمیت آنها را تأیید می‌کرد، پرچمی فرماندهی آنها از جانب خلیفه بود، لباس مخصوص و مقداری ملزومات جنگی و هدایای دیگر به امیران و سلاطین مشروعیت دینی می‌داد و به دنبال آن، پذیرش اجتماعی برای سلطنت و فرمانروایی آنها حاصل می‌شد. آنچه از بعد دینی جزءوظایف سلاطین به حساب می‌آمد، تلاش در جهت

حفظ شریعت اسلامی، دفاع از حدود و ثغور اسلامی و ایجاد امنیت برای جان، مال و ناموس مسلمین بود. در منابع، از اقدام به تشکیل نهادها و عملکردی که موضوع اخیر را تأمین کند به عدالت تعبیر شده است. خواجه نظام الملک در ابتدای فصل اول کتاب سیاست نامه خود چنین می‌نویسد:

«ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرتهای ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام بندگان بدو باز بندد و در آشوب و فاسد بدو بسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه رعایت او روزگار می‌گذارند و ایمن می‌باشند و بقای دولت او همی خواهند و چون العیاذ باللها بندگان عصیانی و استخفانی بر شریعت رود و یا تفصیری اندر اطاعت و فرمانهای حق پدید آید و خواهد که ایشان را عقوبتی رساند و پاداش کار ایشان بچشاند [خدای عز و جل ما را چنین روزگار منما یاد و از چنین مدبری دور دارد] هر آینه از شومی عصیان خشم و خذلان در آن مردمان در رسد. پادشاه نیک از میان برود...» (۱)

در خصوص جایگاه سلطان در جهان اسلام، غزالی تا بدانجا پیش می‌رود که سلطان را «ظل الله فی الارض» می‌خواند. (۲) البته منظور وی از این عنوان تأکید بر نقش سلطان در جامعه برای انتظام امور و ایجاد زمینه‌ای است که در آن یک مسلمان بتواند به وظایف دینی خود عمل کند و جامعه بستر جریان شریعت اسلام شود.

در تأیید این نظر به شاهی از کتاب سیاست نامه استناد می‌جویم: خواجه به عنوان رسیدگی به کار شریعت و دین روایتی از این عمر از قول پیامبر اکرم (ص) چنین نقل می‌کند و سپس به تحلیل آن می‌پردازد

«داد کنندگان را اندر بهشت سراها باشد از روشنایی عدل با اهل خویش و با آن کسانی که زیر دست ایشان باشند و نیکوترین چیزی که سلطان را باید، دین در دست باشد زیرا که مملکت و پادشاهی و دین همچود و برادرند هر گاه که مملکت اضطرابی دارد در دین نیز خلل آید و بد دینان و مفسدان پدید آیند و هر گاه که کار دین با خلل باشد مملکت شوریده بود و مفسدان قوت گیرند و پادشاهان را بی‌شکوه و رنج دل دارند و بدعت آشکار شود و خوارج زور آورند» (۳)

اولین وظیفه و مسئولیتی که بر دوش خلیفه به عنوان جانشین پیامبر اکرم (ص) گذاشته شده بود، این بود که در راه اجرای شریعت محمدی (ص) و حفاظت از دیانت حق (که منظور مذاهب اهل سنت بود) اقدام نماید. (۴) پس او به عنوان اولین مسئول از کسانی که اختیار امور مسلمین را به عهده گرفته‌اند، همین را انتظار دارد. اگر چه صحبت از تقید جدی به شریعت اجرای عدالت پادشاهان سلجوقی، تا آنجا که منابع منعکس می‌کنند خیلی مشکل است، اما همین که پادشاهانی چون ملکشاه و سنجر تا حدودی ظلم کمتر روا می‌داشتند، با علما و اهل علم مراد داشته‌اند، ترضیه خاطر ناظران را فراهم آورده و نویسندگانی چون ظهیر الدین نیشابوری و بنداری اصفهانی از آنها به عنوان مؤید به تأییدات آسمانی و خشنود کننده رعایا نام برده‌اند. (۵) به هر حال آنچه از لحاظ سیاسی حائز اهمیت را داشته است همچنان که مظاهر و پیشتیبانی سلاطین از خلفا نیز یک ضرورت بوده است، خلیفه چه در جهت حفظ خلافت خود و چه محافظت از ثغور و جان و مال مسلمین نیاز جدی به امیران و سلاطین وفادار داشته است.

دوران هماهنگی و احترام متقابل

بین پادشاهان سلجوقی و خلفا از هنگامی که بغداد در معرض خطر امیران متمرّد بود و پس از آن، تا زمانی که پادشاهان سلجوقی مشغول جنگ با دشمنان درونی و بیرونی جهان اسلام از مرزهای ترکستان تا بلاد روم بودند، رابطه‌ای بسیار حسنه حاکم بود. اگر چه بعضی اختلافات جزئی مثلاً بر سر ازدواج سلطان با دختر خلیفه یا بی احترامی خلیفه نسبت به همسر سلجوقی خود پیش می‌آمد، قابل تحمل و اغماض بود و کار به تیرگی روابط نمی‌انجامید.

وقتی سلجوقیان با یکدیگر متحد شدند و نیشابور و توس را گرفتند (۶) به خلیفه القائم بامر الله نامه نوشتند و خود را بندگانی مطیع، منقاد و هواخواه دولت عباسی معرفی کردند. در ضمن یاد آور شدند حامیان اسلام و عاملان به شریعت اسلامی هستند. آنها اغتشاشاتی را که بر اثر درگیریها با غزنویان بر سر کسب قدرت در خراسان ایجاد شده بود به غزنویان نسبت دادند و آنها را طایفه‌ای فاسد و بدعت گذار دانستند که سلجوقیان به تقاضای مشاهیر و اعیان خراسان اقدام به دفع شر آنها کردند. آنها پیروزی خود را به نصرت الهی و اقبال حضرت نبوی (ص) منتسب کردند و چنین نوشتند:

«می‌خواهیم که این کار بر نهج قاعده دین و قانون اسلام و به فرمان خلیفه باشد.» (۲)

چون نامه آنها به دست خلیفه رسید، او هیت الله بن محمد المأمونی را پیش طغرل بک (۸) فرستاد و پیغام او را به بهترین صورت جواب داد. خلیفه از هیت الله خواست که به تخویف و تهدید آنها را نصیحت کرده و بگوید که با بندگان خدا گستاخی نکنند و ولایات را خراب نکنند. او همچنین تأکید کرد نباید از انصاف و عدالت عدول کنند. به هر حال خواست سلجوقیان عملی شد و از تأیید خلیفه برخوردار شدند. در سال ۴۷۷ ه، ق به دستور خلیفه بر سر تا سر منابر بغداد به نام طغرل بک خطبه خواندند و به نام او سکه ضرب کردند. (۹)

ظهور ترکان سلجوقی در عالم اسلامی هنگامی اتفاق افتاد که خلیفه عباسی در نهایت ضعف به سر می‌برند و حتی از حفظ دارالخلافه خود نیز عاجز بود. طغرل در ماه رمضان سال ۴۷۷ ه، ق به بغداد وارد شد و مورد الطاف بی‌پایان خلیفه قرار گرفت. ملک الرحیم که آخرین حاکم دیلمی بغداد بود تا نهروان به استقبال طغرل آمد. طغرل بعدا ملک الرحیم را در بند کرده و به حبس در قلعه طبرک در ری فرستاد. در محرم سال ۴۴۸ ه، ق ارسالان خاتون دختر چغری بک به عقد خلیفه القائم بامر الله در آمد. دختر دادن سلجوقیان به خلفای عباسی از لحاظ سیاسی دارای اهمیت زیادی بود؛ چه بسا که سلجوقیان می‌توانستند فرزندى از مادری سلجوقی را به خلافت بردارند و موقعیت آنها بیش از پیش تثبیت شود. شاید این موضوع مورد توجه خلفا نیز واقع شده بود هنگامی که مقتدی دختر ملک‌شاه (۱۰) را به عقد خویش در آورد، این ازدواج موجب تیرگی روابط آنها شد زیرا پس از آنکه در سال ۴۸۰ ه، ق پیش پدرش بازگشت، ملک‌شاه از این موضوع بسیار ناراحت شده و از خلیفه خواست ولیعهد خویش را عزل کرده و ابوالفضل جعفر را که از دختر ملک‌شاه بود به ولایتعهدی برگزیند که چون ملک‌شاه به زودی فوت کرد، خلیفه از تن دادن به این تکلیف سلطان رهایی یافت. همانطور که بعضی مواقع ازدواج خلفا با شاهزاده خانمهای سلجوقی منجر به ایجاد تنشهایی در روابط سیاسی بین سلطان و خلیفه می‌شد، اصرار طغرل بک نیز برای به عقد خویش در آوردن خواهر القائم، چندین سال موضوع رفت و آمد سفیران و نمایندگان بود و در نهایت هم خلیفه تحت فشار و از روی اکراه تن. به این ازدواج داد، (۱۱) زیرا خلفای عباسی ازدواج دختری از خاندان عباسی با سلاطین سلجوقی را باعث کسر شأن خود می‌دانستند. به هر حال احتیاج سلطان و خلیفه به وجود یکدیگر بیش از آن بود که به سبب چنین اموری روابط آنها به کلی تیره شود. چه بسا که هر دو طرف اصرارشان در انجام این ازدواجها تحکیم بیش از پیش روابط بوده است.

چون بسا سیری، بزرگ ترکان بغداد با خلیفه بد رفتاری می‌کرد و انواع سختیها را به کام خلیفه می‌چشانید. خلیفه برای دفع شر او از طغرل استعداد کرد. طغرل روز چهارشنبه، چهاردهم ذی‌الحجه سال ۴۴۹ ه، ق با سپاهی مجهز راهی بغداد شد. (۱۲)

بسا سیری با شنیدن خبر نزدیک شدن طغرل به بغداد فرار کرده و به رحبه از شهرهای شام رفت. طغرل به هنگام تعقیب بسا سیری با شنیدن خبر عصیان برادر ناتنی خود ابراهیم بنال دست از تعقیب او کشیده و به سوی همدان بازگشت. در طول مدتی که طغرل سرگرم سرکوب کردن برادر خود بود، بسا سیری به بغداد برگشته، ضمن دستگیری و زندانی کردن خلیفه، در بغداد خطبه به نام المستنصر خلیفه فاطمی مصر خواند. طغرل بار دیگر در سال ۴۵۱ ه، ق به بغداد بازگشت. خلیفه از حبس آزاد شده به دارالخلافه نزول کرد و طی جنگی بسا سیری کشته شد. ظهیر الدین نیشابوری نوشته است هنگامی که خلیفه از حبس آزاد

شده و راهی دارالخلافه شد، طغرل جلو اسب او پیاده می‌رفت که خلیفه به او خطاب کردارکب یا رکن الدینو از اینجا لقب رکن الدین به طغرل داده شد. (۱۳)

حمد الله مستوفی در خصوص اقامت طغرل در بغداد داستانی نقل می‌کند که برای مشخص شدن اقتدار سلطان در بغداد، اشاره به آن ضروری می‌نماید: هنگامی که طغرل از وزیر خود عمید الملک کندی خواست که از خلیفه برای سپاهیان و ملتزمان رکاب خود تقاضای نان پاره کند در همین هنگام وزیر خلیفه رسید و برای خلیفه از سلطان تقاضای نان پاره داشت. بونصر اوضاع مالی بغداد را در قبضه خود گرفته و برای خلیفه مستمری تعیین کرد. (۱۴) شحنگی بغداد یکی از مسئولیتهای مهم دارالخلافه بود. در دوران عظمت و اقتدار سلاطین سلجوقی معمولاً وی از منصوبان سلطان بوده و همین موضوع باعث می‌شد که سلاطین سلجوقی معمولاً وی از منصوبان سلطان بوده و همین موضوع باعث می‌شد که سلاطین اولیه سلجوقی بر بغداد تسلطی نسبتاً زیاد داشته باشند. عاملان شحنه گاهی اوقات آنقدر احساس قدرت می‌کردند که به خود اجازه می‌دادند حتی غلامی از غلامان خلیفه را بکشند. گرچه تحمل این همه ذلت برای خلیفه مشکل بود اما شاید خلیفه احساس می‌کرد که این وضع نسبت به اوضاع قبل از حضور سلجوقیان بهتر قابل تحمل باشد.

در سال ۴۶۴ هـ، ق سلطان آلب ارسلان آبتکین سلیمانی را به سمت شحنه بغداد برگماشت و شحنه در ماه ربیع الاول وارد بغداد شد. خلیفه به شحنگی آبتکین رضا نداد زیرا فرزند او یکی از غلامان خلیفه را کشته بود. سپس سلطان به جای آبتکین سعد الدوله گوهر آیین را گماشت و او در ماه ربیع الآخر وارد بغداد شد. سعد الدوله با عده زیادی همراه به بغداد رسید و مردم بغداد مراسم استقبال مفصلی برای او ترتیب دادند. (۱۵)

سلطان ملکشاه از جهت ظاهر، احترام خاغسی برای خلیفه قائل بود. در سال ۴۸۰ هـ، ق هنگامی که به حضور خلیف رسید با وجود اینکه خلیفه او را تکلیف به نشستن کرد، سلطان از نشستن خود داری کرد. سرانجام خلیفه سلطان را به نشستن سوگند داد و او ناچار نشست. پس از پایان این ملاقات سلطان تقاضا کرد که دست خلیفه را ببوسد ولی خلیفه راضی به چنین کاری نشد و سلطان در نهایت انگشتی خلیفه را بوسه زد. ۱۶

دوران تیرگی روابط

در دوران اولیه حکومت سلجوقیان، یعنی از پادشاهی طغرل تا فوت ملکشاه، پادشاهان سلجوقی در اوج قدرت بودند که این قدرت را علاوه بر خصوصیات فردی پادشاهان باید در سیستم مقتدر دیوانسالاری جستجو کرد که توسط افرادی مقتدری چون عمید الملک کندی و خواجه نظام الملک توسی اداره می‌شد. با قتل خواجه نظام الملک در سال ۴۶۵ هـ، ق و مرگ ملکشاه با فاصله کمی در همان سال، همچنان که اوضاع در ابعاد مختلف مختل شد، روابط با دربار خلیفه نیز به تزلزل گرایید. ترکان خاتون، محمود فرزندش را که طفلی خردسال بود به سلطنت برداشته و از اقائم تقاضای صدور منشور حکمت به نام او کرد. خلیفه به این بهانه که محمود توانایی سلطان شدن را ندارد، تقاضای ترکان خاتون را رد کرد. اما هنگامی که متوجه شد ترکان خاتون، جعفر فرزند مهملک خاتون (۱۷) را به عنوان امیرالمؤمنین صدا می‌زند و در اصفهان برای او دارالخلافه‌ای ساخته، برای پیشگیری از مشکلات بیشتر به خواسته او تن در داد. از این زمان به بعد خلفا با صدور منشور برای شاهزادگان مختلف و بعضاً پیشستیانی نظامی آنها بیشتر اوقات برای حکومت سلجوقیان در عراق مشکل ایجاد می‌کردند.

در کتاب اخبار الدولة السلجوقیه صحبت از حمله‌ای است که سلطان محمود بن محمد در سال ۵۲۱ هـ، ق به بغداد کرده است در آنجا آمده است: «بین سلطان محمود و امام مستر شد فتنه‌ای ایجاد شد و روابط دگرگون شد. سلطان به بغداد لشکر کشید و در بغداد با دستگاه خلافت جنگید. خلیفه نیز از بالای بام با و به نبرد پرداخت. وزیر خلیفه جلال الدین ابو علی الحسن بن علی بن صدقه واسطه صلح بین طرفین شد. سلطان محمود پس از آنکه وارد بغداد به مرض مبتلا شده و ناچار به همدان باز گشت.» (۱۸)

در منابع اطلاعاتی از تیرگی روابط بی سلطان سنجر (۱۹) و خلیفه المستمر شد یاد شده است. به خاطر داریم که پس از بر تخت نشستن سلطان محمود بن محمد در ری چون بر اثر اغوای درباریان با سنجر از در مخالفت در آمد، سنجر در سال ۵۲۱ هـ، ق به ری لشکر کشید و ضمن شکست دادن محمود او را دست نشانده خود کرد و از آن سال نام سنجر در کل ممالک اسلامی تحت نفوذ خلیفه عباسی با عنوان سلطان السلاطیندر خطبه‌ها خوانده می‌شد. پس در این زمان هر گونه توطئه‌ای بر ضد حکومت عراق به نحوی توطئه علیه سنجر به حساب می‌آمد.

در سال ۵۲۵ هـ قهنگام فوت سلطان محمود، برادرانش مسعود و سلجوق با خلیفه هم سوگند شدند که در اطاعت او باشند و در حدود دینور با عم خود سنجر به جنگ پرداختند. پس از آنکه از طرفین قریب چهل هزار تن کشته شد، سلطان سنجر پیروز شده و طغرل بن محمد را به پادشاهی عراق عجم نشانده. مسعود چون از سنجر شکست خورد همراه برادرش داود به بغداد برگشت. مستر شد نخست خطبه به نام مسعود و بعد از او به نام داود کرد و با اهدای خلعت آنها را راهی جنگ با طغرل کرد. آنها چندین نوبت با طغرل جنگیدند و سر انجام، در سال ۵۲۸ هـ ق ضمن وارد کردن شکست قطعی به طغرل، همدان را تسخیر کردند. (۲۰)

در سال ۵۲۶ هـ، ق سلطان سنجر به عماد الدین زنگی و دسین بن صدقه (۲۱) نامه نوشت و از آنها خواست که به بغداد حمله کنند. آنها با لشکر خلیفه المستر شد که خود همراه سپاه بود، در محل حسن بر امکه نبرد سختی کردند و در نهایت عاملان سنجر شکست خورده و منهزم شدند. (۲۲)

خلیفه که بزرگترین حامی سلطان مسعود در به قدرت رسیدنش بود بعد از اینکه وی بر تخت سلطنت تکیه زد، نسبت به او متغیر شده و نام او را از خطبه بیفکند و به جای او سنجر را رسماً به عنوان سلطان شناخت. برای این تغییر حالت ناگهانی چند علت ذکر شده است: اولاً؛ شحنة‌ای که مسعود در بغداد گماشته بود رفتار مناسبی با خلیفه نداشته است. ثانیاً؛ یکی از امیران سلطان مسعود «یر نقش بازدار» که بر ضد سلطان لشکر کشید و شکست خورد، به سوی خلیفه روی آورد و در دگرگون جلوه دادن موضع سلطان مسعود نسبت به خلیفه سعی کرد. ثالثاً؛ اخباری دال بر نقص پیمان سلطان مسعود به بغداد می‌رسید. (۲۳)

المستر شد لشکری جمع کرده و به قصد تصرف بعضی از نواحی عراق عجم به سوی همدان حرکت کرد. او سلطان داود و اتابک آق سنقر را نیز با خود همراه کرد. در نزدیکی اسد آباد با لشکریان سلطان مسعود روبرو شد. با روبرو شدن دو لشکر عده زیادی از ترکانی که در رکاب خلیفه بودند از او جدا شده و به هم نژادهای خود پیوستند. (۲۴) حرمت خلیفه شکسته شد و پس از جنگی مختصر به اسارت سلطان مسعود در آمد. سلطان مسعود برای او سرا پرده‌ای مناسب با وسایل آسایش فراهم نمود و ضمن صلحی که بین دو طرف منعقد شد، قرار شد به شرط اینکه خلیفه اموالی را به سلطان بپردازد، خلیفه لشکر جمع نکرده و از خانه‌اش خارج نشود و سلطان او را به بغداد برساند. (۲۵) در راه رسیدن به بغداد که در مراغه اردو زده بودند، خبر رسیدن هیئتی از طرف سلطان سنجر منتشر شد و بیشتر افراد و محافظان خلیفه برای استقبال هیئت رفته بودند. در همین هنگام عده‌ای به سرا پرده خلیفه وارد شده و به ضرب کراو او را از پا در آوردند. این حادثه در ذی‌العقده سال ۵۲۹ هـ، قبه وقوع پیوست. بنداری این حادثه از توطئه‌ای از جانب سلطان سنجر دانسته است. (۲۶)

هنگامی که خیر قاتل المستر شد به بغداد رسید، مردم با ولیعهد او ابوالفضل الراشد بیعت کردند. سلطان مسعود پس از اینکه مشکلات خود را در عراق عجم حل کرد، راهی بغداد شد. الراشد با شیندن خبر رسیدن مسعود برای کمکن گرفتن از سنجر و مصاف با مسعود از بغداد خارج شد. هنگامی که از اصول کمک سنجر مأیوس شد، برای جمع آوری سپاه، عنان اسب خویش را به سوی اصفهان کشیده (۲۷) و در رمضان ۵۳۲ هـ، قدر اصفهان به دست اسماعیلیان به قتل رسید. سلطان مسعود پس از وارد شدن به بغداد به حکم علما و ائمه دین، الراشد را خلع کرده و المقتضی را به جای او به خلافت نصب کرد. چون با حضور سلجوقیان در بغداد حرمت المقتضی شکسته شده بود، پس از خروج سلطان مسعود دیگر سلطانی را به بغداد راه نداد. (۲۶) هنگامی که شاهزاده سلیمان بر ضد سلطان محمد بن محمود دست به اقدامات نظامی زد، المقتضی در تحریک و تجهیز او اقدامات مؤثری

انجام داد. پس از شکست شاهزاده سلیمان از سپاهیان سلطان محمد، وی ضمن نامه‌ای از خلیفه خواست که طبق معمول نام او را در خطبه بغداد بیاورند. خلیفه ضمن پاسخ منفی به این درخواست از آوردن نام او را در خطبه امتناع ورزید. خلیفه دست وابستگان به سلطان را از اقطاعشان در بغداد و اطراف آن کوتاه کرد. امیرانی که اقطاعشان را از دست داده بودند، چون از التجای به سلطان فایده‌ای نبردند به سوی مسعود بلالی در تکریت رفته و به همراهی او در سال ۵۵۰ هـ، قبه بغداد حمله کردند. خلیفه همراه وزیر خود ابن هبیره با سپاهی مجهز درد و منزلی بغداد به مقابله با آنها شتافت و بر آنها شکست سختی وارد ساخت. (۲۹)

در سال ۵۵۲ هـ، قسطلان محمد به همراهی تمام امیران خود به بغداد لشکر کشید و مدت مدیدی بغداد را در محاصره گرفت. چون محاصره به درازا کشید و قیمت ما یحتاج عمومی بشدت زیاد شد، ابن هبیره وزیر خلیفه باب مکاتبه با اتابک قزل ارسلان را باز کرد و او را به اقطاعی از عراق تطمیع کرد که یکی از شاهزادگان سلجوقی (ملکشاه یا ارسلان) را به شاهی برداشته و راهی همدان شود. هنگامی که خیر اقدام قزل ارسلان به لشکریان سلطان رسید، آنها را خوف به غارت رفتن اموالشان به سرعت به سوی همدان باز گشتند. (۳۰)

پس از اینکه محاصره بغداد شکسته شد و طغرل به سوی همدان باز گشت، اتابک به آذربایجان گریخت و از خلیفه درخواست کرد که متفقا سپاهی مجهز تعبیه کنند و عراق را از دست طغرل رهایی بخشید. خلیفه لشکری مجهز با هفتصد هزار دینار از خزانه اراسته و در ۵۸۳ هـ، قبه فرماندهی وزیرش جلال الدین بن یونس راهی همدان کرد. اتابک در رسیدن به همدان نسبت به رسیدن سپاهیان بغداد تأخیر داشت. از آنجا که جلال الدین کار سپاهیان بغداد را دست کم گرفت، منتظر رسیدن اتابک قزل ارسلان نشد و خود به نبرد سلطان طغرل پرداخت. در این جنگ جلال الدین شکست خورده و منهزم به سوی بغداد باز گشت. خلیفه بار دیگر سپاهی مجهزتر تعبیه کرده و به فرماندهی «امیر مجاهد الدین خاص الخاص» عازم همدان نمود. این بار به علت اقدام هماهنگ سپاهیان بغداد و قزل ارسلان، طغرل به سوی اصفهان عقب نشست و اتابک با لقب ملک نصیر امیرالمؤمنین از جانب الناصر لدین الله در همدان مستقر شد. (۳۰)

آنچه مشهود است روابط بین خلفا و سلاطین سلجوقی تحت تأثیر شدت و ضعف قدرت خلفا بوده است. آن هنگامی که در حالت ضعف، و اسیر دست حکام دیلمی بودند و حتی اختیار دارالخلافه خود را نیز نداشتند، از سلجوقیان (که به لحاظ سنی حنفی بودن قرابت بیشتری با خلفای عباسی داشتند) برای خاتمه دادن به قدرت دیلمیان تقاضای حرکت به سوی بغداد می‌کنند، اما از زمان المستر شد که خلفا در بغداد اقدام به تشکیل سپاهیان مجهز می‌کنند، حاضر به تحمل فشارهای پادشاهان سلجوقی و شحنگان آنها نمی‌شوند و ضمن اخراج منسوبان به سلطان از بغداد برای تسخیر عراق نیز لشکر آماده کرده و در زمان الناصر لدین الله موفق به تسخیر همدان می‌شوند. ابو الرجاء قمی در خصوص اقتدار الناصر الدین الله چنین می‌نویسد:

«جمله در سایه دولت امیرالمؤمنین الناصر لدین الله روز افزونند به فرّ او جهان آینه شد که آنچه خواهند بینند سایه هر کس که در جهان است از آفتاب دارالخلافه است. عیان است که چون آفتاب نباشد در جهان هیچ سایه با دید نیاید. شیر شادروان دارالخلافه، هیبت شیر شزره دارد اقبال سحر مخالفان را چون خوشه انگور از بن بشکست.» (۳۲)

الناصر لدین الله ابو العباس احمد بن المستضیء که در سال ۵۷۵ هـ، قبه خلافت رسید از افاضل خفا بود. مردی کاردان و مجرب و شجاع و تیز خاطر و حاضر جواب بود. وی مدت چهل و شش سال و یازده ماه با اقتدار بر مسند خلافت تکیه زده بود. او در تجسس احوال رعایای خود سعی بلیغ می‌کرد. چون شیها به صورت متبکر بیرون رفته و همه اوضاع را معاینه می‌کرد، ارباب مناصب از او وحشت داشتند. از او در دل حکام ولایات نیز هیبتی تمام وجود داشت. هنگامی که طغرل ارسلان بن محمد نماینده‌ای به بغداد روانه داشت و از خلیفه تقاضا کرد تا عمارتهای آبا و اجدادی او را بازسازی کند، خلیفه دستور داد تا خانه‌های سلاطین سلجوقی را خراب کنند و به فرستاده طغرل گفت این جواب نامه سلطان است. ناصر پس از آنکه با لشکر کشی به همدان به هدف خود یعنی

برانداری طغرل نایل نشد، بسیار ناراحت شده و از سلطان علاءالدین تکش بن ارسلان خوارزمشاه خواست که به قصد براندازی طغرل لشکر کشیده و مملکت او را ضبط کند. (۲۳) این خاسته خلیفه در سال ۵۹۰هـ قبا به قتل رسیدن طغرل سوم به دست سپاهیان خوارزمشاه در ری تحقق یافت. (۲۴)

این شواهد بیانگر این است که در واپسین روزهای حیات سلجوقیان، خلفای عباسی از اقتدار زیادی برخوردار بودند و نه تنها به آسانی حاضر به کنار آمدن با سلاطین سلجوقی نبودند بلکه متعرض قلمرو آنه نیز شده و سعی می‌کردند قدرت آنها را به حداقل برسانند تا اینکه حکم خلیفه بدون هیچگونه مانعی در سراسر قلمرو اسلامی روان بوده، سلاطین و امیران به عنوان مجریان دستورات آنها عمل کنند. (۲۵)

پانوشتها

(۱) نظام الملک، ابو علی حسن بن علی بن اسحق طوسی: سیسات نامه تصحیح عباسی اقبال، انتشارات اساطیر، تهران، ج ۲، ۱۳۶۹ ش، ص ۱

(۲) غزالی طوسی، باو حامد محمد: نصیحة الملوک، تصحیح جلال الدین همایی، نشر هما، تهران، ۱۳۶۷ ش، ص ۸۱

(۳) همان، ص ۷۱

(۴) البته در این دوره از تاریخ عالم اسلام مسأله اجرای شریعت توسط خلفای عباسی وظیفه سلاطین و امیران در اجرای عدالت مطالبی است که در کتابهای علمای اهل سنت مطرح شده است و تنها در عبد نظری و توجیهی باید به این نظریات نگاه کرد و در تطبیق این نظریات با عملکرد خلفا و سلاطین مشکلات اساسی وجود دارد.

(۵) نیشابوری، خواجه امام ظهیر الدین: سلجوقنامه، به کوشش اسماعیل افشار، کلاله خاور، تهران، ۱۳۳۱ ش، ص ۲۹

(۶) خواجه ابوالفضل بیهقی که خود در آخرین نبرد بین غزنویان و سلجوقیان در محل دندانقان مرو که منجر به شکست نهایی غزنویان و افتادن خراسان به دست سلجوقیان شد، حضور داشته و شرح دقیق حوادث را در تاریخ خود (تاریخ بیهقی) آورده است، سال این حادثه ۴۳۱ هـ ق ذکر کرده است- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی به کوشش «دکتر خلیل خطیب رهبر» انتشارات مهتاب، تهران، چ دوم، ۱۳۷۱، ص ۹۵۴ اما ظهیر الدین نیشابوری، در کتاب سلجوقنامه، ص ۷ و ۱۶ سال این حادثه را در ۴۲۹ هـ ق ذکر کرده است که نظر به دقت بیهقی در تاریخگذاری، که وقایع را به ترتیب سالی بیان کرده است، سال ۴۳۱ هـ ق ذکر کرده است که نظریه دقت بیهقی در تاریخگذاری، که وقایع را به ترتیب سالی بیان کرده است، سال ۴۳۱ هـ ق درست‌تر به نظر می‌رسد.

(۷) نیشابوری: همان صص ۱۷-۱۸

(۸) ابوطالب طغرل بک محمد رکن الدین فرزند میکائیل اولین سلطان سلجوقی بود که پس از نبرد دندانقان تمام ایران را فتح کرده و در سال ۴۵۱ هـ ق که خلیفه القائم بامر الله به دست یکی از امیران خود به نام ابو حارث ارسلان بسا سیری دستگیر شده و به زندان افتاده بود طغرل به بغداد لشکر کشیده و او را از زندان آزاد ساخت. وی در سال ۴۵۵ هـ ق وفات یافت.

(۹) همان: ص ۱۹

(۱۰) «جلال الدین و دنیا ابو الفتح ملکشاه بن آلب ارسلان یمین امیرالمؤمنین» سومین پادشاه سلجوقی است که پس از مرگ پدرش در سال ۴۶۵ هـ، قجانشینی او شده و در زمان پادشاهی او قلمرو سلجوقیان به نهایت وسعت خود یعنی از ماوراءالنهر در شرق و دریای مدیترانه در غرب رسید. وی تا سال ۴۸۵ هـ، قبه مدت بیست سال بر این قلمرو پهناور به یاری وزیر توانمند خوواجه نظام الملک توسی حکومت کرد.

(۱۱) همان ص ۲۱

(۱۲) الحسینی، صدر الدین: اخبار الدولة السلجوقیه، به اهتمام محمد اقبال، الاهور، ۱۹۳۳ م، ص ۲۵۴

(۱۳) نیشابوری: همان، ص ۲۰

(۱۴) مستوفی، حمد الله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوابی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۴۶، ش، ص ۴۲۹

(۱۵) بنداری اصفهانی: زیده النصره و نخبة العصرة، ترجمه محمد حسین خلیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۶ ش، ص ۵۲

(۱۶) همان، ص ۹۱

(۱۷) مهملک خاتون دختر ملکشاه بود که به عقد مقتدی در آمده و فرزند پسری به نام جعفر به دنیا آورده بود.

(۱۸) الحسینی: همان ص ۹۷

(۱۹) سلطان «معز الدین والدین ابو الحارث سنجر بن ملکشاه یمین امیرالمؤمنین» یکی از بزرگترین پادشاهان سلجوقی بود که در سال ۴۹۰ هـ، قبه دست برادر بزرگتر خود بر کیارق به حکومت خراسان منصب شد. وی از سال ۵۱۱ هـ، قتا سال ۵۵۲ هـ، قبا عنوان سلطان السلاطین بر سلجوقیان عراق عجم نیز تسلط داشت و در این سال پس از ۶۲ سال حکومت وفات یافت.

(۲۰) نیشابوری: همان صص ۵۴-۵۵

(۲۱) این دو نفر از امیران حاکم در قسمتهای شمال بین النهرین بودند

(۲۲) ابن العیری فریغوریوس: [تاریخ] المختصر الدول، مؤسسه نشر منابع الثقافة الاسلامیه قم، بی تا، ص ۲۰۳

(۲۳) بنداری اصفهانی: همان ص ۲۰۱

(۲۴) همان: ص ۲۱۱

(۲۵) ابن العبری: همان، همان، ص ۲۰۴

(۲۶) بنداری اصفهانی: همان، ص، ۲۱۲

(۲۷) الحسینی: همان ص ۱۰۹

(۲۸) مستوفی: همان ص ۲۶۲

(۲۹) بنداری اصفاهنی: همان صص ۲۸۳-۲۸۷

(۳۰) همان، ص ۳۰۳

(۳۱) اتابک قزل ارسلان فرزند ازبک از اتابکان مقتدر اذربایجان بود که از سال ۶۲۲ ه، قتا ۶۲۶ ه فحکومت کرد و توانست مدتی نیز در مرکز عراق عجم (همدان) یعنی مرکز حکومت سلجوقیان تسلط یابد.

(۳۲) الحسنی: همان صص ۱۷۶-۱۸۰

(۳۳) نجم الدین او الرجاء قمی: تاریخ الوزراء، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی ایران، تهران، ۱۳۶۳، صص ۳۲۶-۳۲۷

(۳۴) هندو شاه نخجوانی: تجار السلف، تصحیح عباس اقبال، به اهتمام دکتر توفیق سبحانی، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۳۲۴

(۳۵) در سال ۵۹۴ ه قخوارزمشاه تکش به شهرهای ری، اصفهان و همدان لشکر کشیده و این شهرها را مجدداً به تسخیر خود در آورد و پس از اینکه با سپاهیان خلیفه درگیر شد از خلیفه تقاضا کرد که در بغداد به نام او خطبه خوانده شود. خلیفه از مدتها قبل دیگر حاضر نبود قدرت سلطانی را در بغداد تحمل کند و برای اینکه تهدید تکش نسبت به قدرت خود را از بین ببرد از سلطان غیاث الدین غوری خواست که به خوارزم حمله برد تا تکش مجبور شده از عراق عقب نشینی کند. سلطان غیاث الدین به خوارزم حمله برده و آنجا را تسخیر کرد. خوارزمشاه به سرعت خود را به خوارزم رسانید و برای دفع خطر غوریان از حاکمان کافر ختایی کمک خواسته و پای آنها را به سرزمینهای اسلامی باز کرد.

ابن الاثیر: الکامل فی التاریخ، راجعه و صفحه محمد یوسف الدقافه، دارالکتب العلمیه بیروت، ۱۹۸۷، المجلد العاشر، ص ۲۵۲